

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضی‌ها هستند که ذاتاً به دنبال رفع عیبتان هستند، بعضی‌ها هستند که - البته ذاتاً که نمی‌توانیم بگوییم - به دنبال تنزیه هستند و به دنبال رفع عیب در اذهان هستند و بین این دو مسأله خیلی خیلی فرق است، بعضی‌ها هستند که اگر در جایی اشتباه کنند به دنبال رفع اشتباه برمی‌آیند، چکار کردند؟ چه شده؟ و به دنبال این هستند تا بقیه عیبتان را بگیرند.

مرحوم آقا در مجلسی راجع به یک نفر از شاگردان استادشان صحبت می‌کردند، و به نقل از استادشان می‌فرمودند که: فلانی به دنبال این است که چه مشکلی دارد، و می‌آید که مشککش حل شود و درست شود و مسأله تمام شود، اگر یک مدتی می‌آمد - اسم یکی از دوستانشان را می‌بردند - می‌دید که مسأله‌ای مطرح نمی‌شود، ایرادی از او گرفته نمی‌شود این شخص یک خرده ملول و دل‌سرد می‌شد که؛ خب آقا ما خودمان را می‌شناسیم، چرا نباید عیب

گرفته شود؟ چرا نباید چیزی از ما گفته شود؟ و می‌فرمودند: این‌ها پیشرفت می‌کنند، بعضی‌ها نه.

ایشان یک وقتی به چند نفر درس می‌دادند و روز بعد در درس گاهی سوال می‌کنند که راجع به این قضیه مطلب این کتاب را فهمیدید؟ خوب مسأله را ادراک کردید؟ یکی بود نفهمیده بود آقا یک جوری می‌خواست از زیرش در رود که ما فهمیدیم، و بعد که مثلاً برای او ثابت می‌شد که نفهمیده و مطلب این است، می‌گفت: خب منظور من این است، ای بابا سفید را بگوید سیاه و وقتی که برایش روشن می‌شود؛ می‌گوید منظور من این است دیگر بابا حالا این قدر داری ما را می‌دوانی.

این خیلی حالت بدی است، این افراد اصلاً رشد ندارند همان طور می‌مانند همان طور کوتوله می‌مانند.

ولی این یک دردی است که؛ ما همیشه می‌آییم یک عملی را انجام می‌دهیم بعد می‌گوییم درست است و صحیح است و مصلحت و واقع در این است، بعد از یک مدتی یک سال دو سال یکدفعه که تَقَش دربیاید می‌گوید: بابا ما از اول همین را می‌گفتیم، ما

می دانستیم که این مسأله ایراد دارد، ما می دانستیم.  
پس چرا این طوری شد؟ آخر حرف آن موقع را  
بگذاریم در کنار این سخن شما خب این چه طور  
جور درمی آید؟! چرا این بشر این جور می شود؟!  
یک قضیه‌ای است که انسان نمی‌خواهد به نقص  
[خود اعتراف کند]، مگر ما امام زمان هستیم، ما که  
امام زمان نیستیم، حالا که نیستیم پس چرا یک نقصی  
را نپذیریم؟! خب چرا؟! مگر بر ما وحی می‌شود؟  
مگر ما پیغمبریم که این مطالب خلافمان منافی با  
عصمت باشد؟ حداقل عصمت در تبلیغ، مگر این  
بود؟ خب وقتی نیستیم چرا نپذیریم؟! چرا در  
جایگاه خودمان واقع نشویم؟! چرا خودمان را در  
جایگاه خودمان نگذاریم؟! بله ما خلاصه شواهد  
بسیاری بر این مسأله داریم!! یعنی خیلی!! همه هم  
دیدند همه هم شنیدند همه هم تجربه کردند هر  
اشتباهی که می‌شود؛ نه غلط است... این به اصطلاح  
همین است.

دیگر نتیجه عدم تزکیه و عدم تربیت، نتیجه عدم  
تربیت و عدم تزکیه این است. خدا به داد ما برسد که

آن مسیر... من در خیلی از قضایا با افراد که صحبت می‌کردیم، بله خیلی مسأله است که آدم در حال خودش و در رفتار خودش اشتباهی کرده بگوید؛ من اشتباه کردم یا بگوید من منظورم این بوده است الآن این است. نگوید من هم همین را گفتم، من هم همین را چیز کردم.

آن وقت خدا می‌آید و برای انسان روشن می‌کند که بایستی از اول درست صحبت کند و بیخود با جوسازی و مسائل مختلف نیاید و عده‌ای را در ضلالت قرار بدهد.

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در مباحث روزهای گذشته عرض شد که مسأله احرام یک مسأله و یک واقعیت بسیط است. و در جلسه گذشته این مسأله روشن شد و عرض شد که حقیقت عبادات و حقیقت معاملات این‌ها حقایق بسیطه هستند که هر واقعیتی و هر حقیقتی از نقطه نظر نوعیت خود، با آن معامله دیگر و با آن عبادت دیگر تفاوت می‌کند و آثار آن حقیقت نوعیه با آن حقیقت دیگر متفاوت است، آثاری که بر آن مترتب است متفاوت است، چطور این که انظار هم نسبت

به این مسأله و تبعات آن هم متفاوت است.

به فرض آن چه که در بیع مورد توجه است، نفس نظر بر عوض و معوض است که این عوض دارای چه خصوصیتی است و معوض هم چه کیفیت و خصوصیتی دارد، کمیت و سایر مختصات و بعد نفس العوضین و مورد معامله قرار می‌گیرد صرف نظر از متبایعین، یعنی فقط روی آن عوض رفته. حالا هر کسی صندوق میوه را کنار دکان خودش گذاشته، من بروم قیمت این است، کسی دیگر برود قیمت این است، مرا ببیند قیمت آن این است، مرا هم ببیند آقا یک پاکت بردار میوه سوا کن پولش هم بگذار، اصلاً نمی‌بیند از پشت پستو چیه کسی آمد و چیه کسی رفت، هیچ شخص متبایع مورد توجه نیست، در بیع خود نفس عوضین مورد نظر است و این نکته خب نکته دقیقی است که انسان فرق را بداند نسبت به مواردی که می‌بیند آثار متشابهی مترتب بر آن حقایق نوعیه مختلفه قرار دارد.

یا فرض کنید وقتی که نانوا مشغول نان درآوردن از تنور است آدم می‌رود آن‌جا یک نان برمی‌دارد و

پولش را هم می‌گذارد در دخل و می‌آید بیرون، نه این او را می‌بیند و نه او این را، نان را برمی‌دارید، این می‌شود بیع. پس در بیع نظر متبایعین روی نفس خود آن عوض و معوض تعلق گرفته است و شرایط خاص خودش را دارد یا به نحو معاطات یا به نحو غیر معاطات و مثل بیع لفظی، فلذا آن اراده مشتری بر این بیع، خود آن محقق این قضیه خارجی است، گرچه آن شخص نسبت به این [مسأله اطلاع] ندارد، لذا در معاطات می‌گویند که خود آن اراده و نیت خودش محقق است.

ممکن است در این جا یک اشکال پیش بیاید که شما در معاطات وقتی که یک جنسی را برمی‌دارید صحبت و لفظ و صیغه عقد خوانده نمی‌شود، بخواهید برای یک نان سنگک چهار ریالی، ببخشید هفتصد تومانی هشتصد تومانی، بله بنده یادم است در آن زمان نان سنگک می‌شد چهار ریال، چهار تا یک قرانی می‌خریدیم، شخص با چهار تا یک قرانی نان سنگک می‌خورد، بزرگتر یک‌خرده با تشکیلات بهتر پنج تا یک قرانی، الآن نمی‌دانم هفتصد تومان پانصد تومان، عیب ندارد صفر اضافه شده همان

است، به صفر که اصلاً نباید توجه کرد، عدد مهم است صفر صفر است چه این طرف عدد باشد چه آن طرف عدد باشد، صفر صفر است. یک نان سنگگ وقتی برمی داری خب این وقتی که یک پول می گذاری می گوید که آقا بعتُ هذا الخبز به مثلاً خمس مائة تومان آن هم باید بگویند قَبِلْتُ، می گوید برو باباجان نانم در تنور سوخت این دارد برای من قرآن می خواند، برو قرآنت را با صدای بلند بخوان دخل را گذاشتم آن جا پول را بگذار برو.

در معاطات آن چه که هست به نفس نیت متبایعین بر نقل و انتقال و انتزاع ملکیت و ادخال در ملکیت. خودش محقق این قضیه بسیطیه خارجیّه است. درست شد؟

خب حالا در موردی که فرض کنید که یک کسی دخلش را گذاشته آن جا ، یا این که فقط یک جعبه میوه گذاشته و امثال ذلک، خب این که نیتی پشت آن نیست، آن کسی که برمی دارد آن میوه را سوا می کند و می کشد و بعد هم پولش را می گذارد خب در قبالش قَبِلْتُ نیست یا نیتی در این جا نیست، در این

صورت خب مسأله چطور محقق می شود؟ او که اصلاً نمی داند این چیست و کیست و چکاره است این همان اذن و اذن کلی بر این قضیه خودش قبول است، یعنی همین قدر که شما اذن داشته باشید، بدانید که او اذن دارد لازم نیست در هر واقعه شخصیه آن شخص یک نیت مجددی داشته باشد برای این مسأله، همین که دخل را گذاشته در آنجا و یا این که بنای این محل بر معاطات است به همین کیفیت، این خودش قبلت است، این خودش قبول برای انشاء نیت قلبی معاطاتی است و این موجب است.

لازم نیست که در معاطات هر چیزی به نحو قضیه جزئیه باشد، نیت باید نیت قبول، و قبول ملکیت در عوض و اخراج ملکیت در معوض باشد. این نیت که به نحو کلی استنباط شود، لازم در ایجاد آن به نحو جزئیت و به نحو مصداقیت نیست، این را شما در نظر داشته باشید.

در بیع فضولی آنجا یک مسأله ای مطرح می شود و آن این که در بیع فضولی تنجز بیع مترتب بر رضایت و انفاذ آن به اصطلاح فرد مورد در عقد، نه

در بیع بلکه در هر عقدی؛ چه عقدالبیع باشد یا عقدالمصالحه یا نکاح باشد. در هر کدام از اینها باید نیت بعدی و آن تنفیذ بعدی باشد تا این که این موجب حلّیت و موجب ترتب آثار نکاح باشد، که البته باز صحبت در این است که آیا از وقت اجرای عقد این آثار مترتب می شود یا در هنگام تنفیذ و اجازه اثر مترتب است.

در آن جا این مسأله را هم داشته باشید که حتی در مورد عقد فضولی، صرف رضایت، صرف خود نفس علم به رضایت موجب صحت عقد است، من اول الامر دیگر نیاز به تنفیذ ندارد؛ یعنی وقتی که شما علم دارید بر این که شخص الآن می خواهد با یکی از این سه مورد ازدواج کند، یا این که آن دختر می گوید با یکی از این چهار مورد ازدواج می کنم، و رضایت دارم هر کدام از این چهار مورد را، و شما علم دارید.

از همان وقتی که شما اجرای صیغه عقد را در این جا می کنید؛ به عنوان عقد فضولی در این جا محقق است و در این جا حلّیت حاصل می شود. البته در صورتی که از ناحیه خود مرد هم در این جا علم

به این مسأله وجود داشته باشد، یا این که از ناحیه زن نسبت به قضیه این وجود داشته باشد صرف وکالت در این جا شرط نیست بلکه علم به رضایت طرفین برای ترتب عقد کفایت می کند. دیگر این نیست که باید تنفیذی بعدی باشد.

بله در این جا ممکن است که این مسأله به این کیفیت مطرح باشد؛ که گرچه در این جا خود عقد کفایت برای ترتب آثار آن حقیقت بسیطیه می کند، و آن حقیقت بسیطیه را ایجاد می کند، اما ممکن است در این جا بگوییم اختیار طرفین در اختیار مورد دخالت خاص دارد. در این گونه موارد غیر از یک کیلو میوه گرفتن است، چرا که در این صورت دیگر اختیاری نیست. این مثنی مشخص است و آن ثمن هم معلوم است.

اما در مورد عقد نکاح، می توانیم بگوییم آن اختیار بر این که بالاخره کدام یک از این ها را من انتخاب کردم در این قسمت دخالت دارد. و اگر ما یقین داشته باشیم بر این که مسأله به طور حتم همین طور است، یعنی به طور قطع و واقع مسأله به این کیفیت است و تردیدی در این مورد نیست. و اگر

یک لحظه به این‌ها مجال بدهند آن انکحت و قبلت را هم خواهند گفت.

منتهی خب حالا به ملاحظاتی چون می‌بینند که نمی‌شود، یا مثلاً یک مشکلی احساس می‌کند، یا حیایی در این‌جا مطرح است. ولکن شخصی در این‌جا این مسأله را می‌داند و او می‌تواند این مانع را بردارد و خلاصه قضیه را به این صورت جلو ببرد. اگر یک همچنین موردی باشد، ولو این‌که آن شخص عاقد از طرفین وکالت نداشته باشد می‌تواند این عقد را در خارج ایجاد کند. با این شرایط که اگر خود شخص می‌توانستند عقد را می‌خواند، و به خاطر وجود مانع و یک مسأله دیگری است که این‌ها نمی‌توانند و آن شخص عاقد می‌تواند رفع این مانع را بکند در این‌جا دیگر نیاز به آن تنفیذ مجدد و اجازه مجدد ندارد، زیرا اجازه من اول الامر موجود بوده است وقت یک اجازه هست برای چه می‌خواهد اجازه کند. چه این‌که عقد فقط همین صرف اخبار به او است که ما آقا عقد شما را خواندیم همین و الا چیز دیگری در این‌جا نمی‌تواند باشد.

تلمیذ: در بیع فضولی یا عقد فضولی انشاء از  
موقعی تحقق پیدا می کند که آن صاحب اجازه بدهد  
او ممکن است که اجازه ندهد او واقع نشده است ...  
من اجازه نمی دهم ولی یا صاحب آن مثلاً جنس بیاید  
بگوید من راضی نیستم پس با او محقق نشده است،  
انشایی هم نیست.

استاد: ببیند آن کسی که فرض کنید که آن جعبه  
پرتقال را گذاشته و ..

تلمیذ: این در معاطات با فرمایش شما دیگر  
فرقی با ... بعث و اشتریت ندارد این جا در واقع ...  
استاد: نه رفته

تلمیذ: این جا در معرض قرار دادن است  
استاد: خیلی خب خب این هم در معرض قرار  
داده است این هم نیت خودش را گفته است.

تلمیذ: انشاء در چه صورتی تحقق پیدا می کند  
استاد: انشاء در صورتی که عاقد نیت انجام آن عقد  
را آن حقیقت خارجی را بکند

تلمیذ: در قالب اشتریت یا نه شما فرمودید که آن  
نیتی که می کند

استاد: همان دیگر

تلمیذ: پس .. حکایت از آن اخبار از آن

استاد: حکایت نیست یعنی همان موجد است،

یعنی همان با خود لفظ آن ایجاد می‌شود **إِنَّمَا أَمْرُهُ**

**إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** ﴿یس، ۸۲﴾ کن

وجودیه در ذات پروردگار موجب تحقق فعل خارج

است آن کن لفظیه و نفسیه در عاقد موجب تحقق

این حقیقت خارجی است، آن لفظ حکایت نیست،

حکایت به معنای اخبار به معنای اخبار از این که من

در نفس خودم این عمل را و این فعل را انجام دادم

این طور است وقتی که شما فرض کنید که از

وکیلان از موکلان وکالت دارید می‌گویید انکحت

موکلتی لموکلی یا این که انکحت موکلی لموکلتی

دارید این را به مردم می‌گویید؛ که من نیتی کردم در

دلم و الآن این انکحت که می‌گویم، دارم خبر

می‌دهم از آن که شما یک همچنین نیتی کردید، چند

ساعت شما نیت نکردید شما با خود انکحت نیت

قبلی شما زبانتان هم همراه با آن چرخید این را

نمی‌گویم که اخبار از مافی الضمیر بله اخبار تکوینی

از مافی الضمیر دارد به این که تا نیت نباشد این لفظ

نمی‌گردد.

چرا به جای انکحت بعت نگفتی، ذهبت نگفتی،

پس این که در این جا می گویی انکحت در این جا حکایت می کند که شما این عقد نکاح نفسی را در نفس خودتان متحقق کردید ولی آیا اخبار است یا این که نه وحدت است، این یک وحدت و فناء مفهوم، فناء لفظ در معنات است، وقتی که شما انکحت می گوئید هیچ نه مخاطب و نه خودتان به خود لفظ کار ندارید، بلکه به همان مفهومی کار دارید که این لفظ حکایت از آن مفهوم می کند آن مسأله، ولی اگر نه آمدید بعد از این که مجلس تمام شد به رفیقتان می گوئید أنا انکحت فلانا لفلانی آن شخص دیگر در این صورت اخبار را می فهمد انشاء را نمی فهمد، در حالتی که هر دو لفظ یکی است و او هم فرق نمی کند در یک جا اصلاً اخبار را نمی فهمد در یک جا انشاء را نمی فهمد، حال فرق می کند، فضا عوض شده است، حال شما در بازگو کردن فرق کرده است.

خود کلمات در فارسی هم همین طور است، یک وقتی شما با لحتان یک جمله خبری را به جمله استفهامیه تبدیل می کنید یک وقتی می گوئید؛ زید آمد، این می شود جمله خبریه یک وقتی می گوئید؛

زید آمد؟ این کله را این جوری می‌کنید یکخرده کله به کار می‌گیرد چشم را هم باز می‌کنید این دیگر معنای اخبار ندارد، این معنا معنای انشائی دارد، با انشاء هم البته چیزهای مختلفی دارد که استفهام هم خودش جزء انشاءیات است یعنی در استفهام شما طلب فهم می‌کنید، اخبار نمی‌دهید می‌خواهید این حال خودتان را در زمان حال به مخاطب ابراز کنید و بیان کنید. درست شد؟

ولی در مورد عقد نکاح نیت چیست؟ شما نیت برای تحقق عقد نکاح دارید، شما برای تحقق عقد نکاح چه چیزی لازم دارید، اول نیت مرد است در ایجاد علقه به عنوان انشاء، و دوم نیت زن است به عنوان قبول که در خارج صورت پیدا می‌کند بیش از این که ما چیزی نمی‌خواهیم.

منتهی چون مربوط به طرفین است لذا در این جا این قضیه به خود آنها بستگی دارد حالا اگر یک نفر از طرف آن دو وکیل بود؛ من وکالت می‌دهم به شما که شما هر دختری را که می‌خواهی برای من عقد کنی، حال اگر این وکیل رفت و این را انجام داد؛

دختری را که این ندیده، اسمش را هم نشنیده، برود پیدا کند فرض کنید که کدام دختری برای این مناسب است. بیاید بگوید که خب آقا من یکی را پیدا کردم انکحت فلان تمام شد، آیا خود این هم در مورد وکالت باز نیاز به اجازه مجدد موکل دارد؟ نه دیگر چون از اول اجازه را داد، از اول اجازه را به نحو کلی داد دیگر نیاز نیست به این که برگردد بگوید آقا من دختر فلانی را با این اسم و خصوصیات این هم عکس آن، به عقد شما در آوردم. این نگاه می‌کند می‌بیند عکس الآن است یا عکس ده سال پیش است به من دادی، می‌گوید نه بابا این را دادند، می‌گوید نه برو عکس الآنش بیاور، این عکس ده سال پیش، یا این که فرض کنید که به اصطلاح غِش در معامله نمی‌شود! آقا در معاملات نمی‌شود غِش کرد، بایستی که بلند می‌شود می‌رود می‌گوید نه این طور نیست این هم خصوصیت آن. یک بنده خدایی بود یکی از اقوام ما تعریف می‌کرد، می‌گفت: که رفته بود خواستگاری وقتی رفته بوده خواستگاری دیده بوده عجب موردی است، - این‌ها که تدلیس تدلیس ماشطه را ندیدند-

به به چه خوب!! قبول کرده است دختر خانم هم بله  
مثل شاه پریان فرض کنید نشسته شب عروسی هم  
دیده بله بسیار خب بهتر از آن موقع است، فردایش  
که شد و دیگر رنگ و بزرگ و دیگر از این چیزها که  
می گویند سفیدها و نمی دانم رنگ و این چیزهای  
همه یکی یکی کم شد و سر و کله شسته شد، نگاه  
کرد دید عجب میمونی است! گفت تو بودی همان  
دیشب؟ گفت بله دیگر. گفت تو میمون آخر کجایت  
آن جوری است؟ پس چرا این جوری شد؟ گفت بابا  
اگر ما این کارها را بلد نباشیم نمی توانیم خودمان را  
غالب کنیم، و بالاخره به طلاق کشیده شد گفت که  
این چه میمون و اورانگوتانی است. حالا این جا  
چطوری با این سر کند؟!

گفت میمون هر چه بازیش بیشتر است... گفت  
چه قسمی میمون نمی دانید چیست آقا؟ میمون این  
قدری داریم، این قدری داریم، میمون بالا و اینها  
بله اینها میمونها مختلف دیگر، آن وقت می گویند  
میمون هر چه زشت تر است - میمون که دیدید؟ -  
بازیش بیشتر است. بله بازی او، بازیگوشی او اینها

خیلی زیاد است. بله خدا مثل این که میمون زیاد درست کرده است.

شما ببینید این چه تدلیسی است که این شخص این همه رفته خواستگاری و نپسندیده و می آید و این را می بیند و در یک نگاه، یک دل نه صد دل خلاصه بله مفتون و بعد معلوم می شود که این اصلاً چه قضیه ای دارد.

اینها به علت عدم بصیرت است اگر بصیرت داشته باشد از اول می فهمد این میمون کیست و دیگر گول این ماتیک، و میمون هم ماتیک می زند و این هم بالاخره ماتیک خودش را دارد اداها و اطوارها بله پشتکها و ملقها، اینها همه ماتیکهایی است که میمون می زند به خودش و خودش را به صورت دیگری برای انسان می آراید آن بیچاره بدبخت وقتی که می رود این را می خرد خلاصه خیال می کند که خبری است و بعد معلوم می شود که چیز دیگری از آب درآمد.

منتهی آن کسانی که خدا به ایشان یک خرده تیزی داده و فهم داده داده باشد می فهمند.

مرحوم آقا می فرمودند نیازی به صحبت نیست ما

یک نگاه کنیم همه چیز را فهمیدیم، نگاه کنیم! آن‌ها نگاه نکرده همه چیز را خلاصه می‌دادند و نیازی به صحبت و مذاکره و مصاحبه و از این مطالب نیست. حالا در این‌جا مسأله چیست؟ در این‌جا نمی‌شود دیگر، در این‌جا چون خود وکیل از طرف این وکالت گرفته که حالا برود به دختر بگوید که من هم به تو یک همچین چیزی می‌دهم، اعتماد دارد، این‌که می‌گوید هر دختری را برای من گرفتی، چون اعتماد به وکیل دارد به سلیقه او اعتماد دارد این جور نیست که چرتکه بیاندازد و یکی را بیاورد و بگوید...، نه اعتماد دارد، به سلیقه او به عقل او به درایت او به تجربه او به حسن فعل و تصرفاتش، چون اعتماد دارد درست می‌گوید هر چه شد آقا برای من گرفتی قبول. درست شد؟

آن هم چون بعکس، چون اعتماد دارد می‌گوید هر شوهری برای من اختیار کردی آن قبول است. درست شد؟ خب همین که دارد این اعطاء اختیار را و نمی‌گوید که کدام مورد، و تفویذ اختیار می‌کند؛ من اختیار خود را به توی وکیل تفویذ می‌کنم. سلب

اختیار نکرده، تفویض اختیار کرده، وقتی که آن  
اختیار تفویض می‌شود حکم چیست؟ حکم تنفیذ  
است تفاوت نمی‌کند.

حالا صحبت من این است؛ چه فرقی در این جا  
بین وکالت و بین عقد فضولی است با همین کیفیت  
و با همین خصوصیت؟ فقط فرقی این است که در  
آن جا به او وکالت داده نشده یک نفر می‌خواهد  
ازدواج کند، یعنی واقعاً فقط می‌خواهد ازدواج کند  
مورد را نمی‌داند کیست، و این می‌شناسد، مورد را  
اگر بداند یک روز هم تأخیر نمی‌اندازد، پول هم  
دارد، امکاناتش را همه دارد فقط مورد را نمی‌داند  
کیست، به این شخص هم اعتماد دارد و کارهای او  
را می‌پسندند، درست هم قبول می‌کند، دیگر بالاتر  
از این. آن مورد دختر هم به همین کیفیت متقابلاً یک  
همچنین حالی را دارد حالا این عملی را که این انجام  
می‌دهد او هم انجام عقد است، دیگر همین طوری  
که شیر یا خط نکرده او عقد را انجام می‌دهد، منتهی  
عقدی که باید مرد و زن آن عقد را ایقا کنند، این  
شخص دارد آن عقد را انجام می‌دهد این با وکالت  
چه فرقی می‌کند؟ هر دو یکی است. در هر دو اجازه

است در وکالت فقط شرط صحت وکالت اعطای وکالت در مورد خاص نیست، اعطای وکالت است. فرض کنید که یک شخصی که وکیل بوده، شرط این نیست که مورد موردِ خاص باشد، بنده به شما وکالت می‌دهم بروید برای من فرض کنید که فلان ماشین را بگیرید، نه ماشین خاص خب رفته گرفته آورده بفرما این هم این نوع ماشین که گفتم. من به شما وکالت می‌دهم که آقا بلند شوید بروید دو کیلو برنج بخرید حتی از سر کوچه‌ای یا در بازار، نوعش را که تعیین نکردم، گفتم برنج، بله شما غیر برنج نمی‌توانی انجام بدهی.

ولی در مورد وکالت گاهی اوقات مورد خاص قید می‌شود، مثل این وکالتنامه‌هایی که امروزه می‌نویسند، وکالت نامه محضری می‌دهند برای فروش مثلاً این منزل، برای فروش این زمین، برای فروش این فرض کنید که چیز این وکالت است، بعضی از وکالت نامه‌ها نه، این یک توسعه بیشتری دارد. برای فروش، برای هبه، حتی برای هبه هم وکالت می‌دهند، برای مصالحه باز هم وکالت

می‌دهد، چرا؟ چون نسبت به شخص اعتماد بیشتری دارد، نسبت به شخص آگاهی بیشتری دارد، نسبت به شخص اطلاعاتش بیشتر است، آن به اصطلاح ارتباطش و رفاقتش و مسائلسش اطلاع دارد.

چقدر از این مسائل اتفاق افتاده که وکیل بالا کشیده و مطاع را برداشته برده چون اطلاعی آن طور که باید و شاید نداشته فقط به خنده سر سفره او نگاه کرده، به آن پشت پرده و آن طرف سکه نگاه نشده، در حالتی که انسان برای شناخت یک فرد نباید فقط به مواردی که آن موارد، موارد مسالمت آمیز است نگاه کند، باید همه موارد را مورد نظر قرار بگیرد. می‌گویند فلانی چقدر آدم خوبی است، بابا آن طرف او را ندیدی آن طرفش را ندیدی!.

تلمیذ: این مطالبی را که شما فرمودید همه مصداق برای وکالت است چون ... ولو این که گفته من شما را وکیل کردم ولی قرینه در این جا هست که فضولی یا مقابل فضولی اصلاً این طور نیست چون اقسامی دارد چون در این جا اصلاً می‌گوید من اذن نمی‌دهم اجازه نمی‌دهم باطل می‌شود بعد از آن طرف بعضاً می‌گویند اذن کشف از آن ... بعضی

می گویند همان موقع انشا و ...

استاد: من اصلاً یک سوالی از شما بکنم، ببینید؛ این را می گویند، آن‌ها را می گویند، این‌ها را، خلاصه همه را ما یک جا می گذاریم، ما صحبت همین جا می کنیم من به شما یک چیز می گویم اگر یک شخص محذوری داشته باشد از این که به یک شخص وکالت بدهد، نمی تواند بدهد، بعلى محذور دارد، پدرش او را نهی کرده است، یا خودش در یک محذوری قرار گرفته شرعاً بر خودش فرض کنید که این وکالت دادن را، شرعاً بر خودش حرام کرده.

تلمیذ: ... محذور دارد

استاد: نه حالا به دانستن و ندانستن کار نداریم

کاری نداریم

تلمیذ: علم باشد تفاوت می کند حکم شما قرینه

که دارد...

استاد: ببینید من اصلاً می گویم ما علم هم نداریم

خوب است، خود این شخص خود این شخص در

وکالت دادن این محذور دارد رفیقش است رفیق

صمیمی او است به او اعتماد دارد به عقل و تجربه او

اعتماد دارد به سلیقه او اعتماد دارد می‌داند آن را که انتخاب کند ردخور ندارد همین. ولی شرعاً نمی‌تواند وکالت بدهد، درست شد؟ اگر شرعاً می‌توانست برای انجام عقد ازدواج وکالت بدهد همان لحظه این را ترک نمی‌کرد.

حالا صحبت من این است این شخص که این جا نشسته و آن هم جلوی این نشسته و می‌داند که فلان دختر را می‌خواهد و نه تنها می‌خواهد بلکه اصلاً فرض کنید که این‌ها مفتون همدیگر هستند و می‌گویند ما یا می‌میریم یا باید با هم ازدواج کنیم، - از این موارد اتفاق می‌افتد - و در این قضیه هم هیچ شک ندارد.

نه این که حالا بگوییم نه حالا اگر به او بگوییم؛ بگوید خب تو صبر کن عقد کردی فرض کن حالا خوب بوده یک تلفن به ما می‌زدی یک چیزی می‌گفتی فلان این‌ها، هیچ چیزی نیست، - یعنی همه راه‌ها را من دارم می‌بندم - هیچ این حرف‌ها نیست، اصلاً دو تا دیوانه همدیگر از چیز هم بالاتر که به هیچ وجه حتی یک لحظه هم صبر ندارند و بعد هم فرض کنید که خب می‌خواهند این عقد انجام شود، منتهی

نه خودشان می‌توانند این کار را انجام بدهند و نه شرعاً هم حق وکالت دارند.

فرض کنید که نهیشان کردند. یعنی یک التزام شرعی برای خودشان به وجود آوردند که نمی‌توانند انجام بدهند. این رفیقی که الآن می‌آید و حال این دو تا را می‌بیند به این‌ها می‌گوید آقا من شما دو تا را برای همدیگر عقد کردم؛ انکحت موکلتی فلان و تا این حرف را می‌زند این دو نفر چیز نکردند نگفتند نحن اجزنا، نگفتند نحن ثبتنا، نحن نفذنا، نگفتند، هیچ نگفتند، وقتی این حرف را به این دو تا می‌زند آیا این دو تا محرم هستند یا نیستند؟ چه مانعی از محرمیت در این جا وجود دارد؟ چه مانعی از این وجود علقه نکاحیه در این جا وجود دارد؟ چه مانعی در این جا هست؟ اگر ما عقد فضولی را جایز می‌دانیم وقتی می‌گوییم اصلاً عقد فضولی چیز نیست نه هست عقد فضولی هست منتهی در این جا منوط به اذن است، مگر در این جا اذن نیست؟ این که دو تا مثل نارنجک دارد کله ایشان به سقف می‌خورد. این حکایت از این اجازه ندارد؟ این فرض کنید که تا

ببیند و آن‌ها هم می‌بینند یک همچنین مسأله‌ای است یعنی به حساب ببیند که این شخص می‌تواند این را انجام بدهد بدون وکالت انجام بدهد بدون این که اصلاً... این اشکال ندارد.

آن‌که ما در عقد فضولی داریم اجازه طرفین است، ما غیر از این که چیزی نداریم، این که طرفین وقتی که شنیدند نسبت به این مسأله اجازه بدهند. خوب وقتی که ما علم به اجازه آن‌ها داریم این نیاز به اجازه مجدد ندارد، نفس آن عقدی که ایجاد می‌کند و این یک اصل اساسی توحیدی و عرفانی است که اگر به این قضیه بخواهیم وارد شویم آن وقت دیگر می‌رود در مسائل و مطالب دیگر آن وقت می‌گوییم که آقایان آمدند آن‌ها را داخل در این مبانی فکری کردند.

من امروز فقط آمدم یک دریچه را باز کنیم، که ببینید که چه مطالبی می‌توانیم ما در این جا برسیم، به چه مسائلی می‌توانیم برسیم، اگر انسان علم دارد ما در آن جا که احتمال است حرفی نمی‌زنیم، در احتمال درست، در آن جایی که انتخاب است، اختیار است، در آن جا اختیار در انتخاب در آن جا مسأله است،

درست؟ در آن جایی که باز مورد جای تأمل و این حرف‌ها است، تمام این حرف‌ها را ما کار نداریم. همان طوری که خودمان موردی را می‌بینیم و با چشم باز او را به عقد درمی‌آوریم با همین خصوصیت و با همین کیفیت نسبت به اختیار این شخص و انتخاب این شخص و میل این شخص و اراده این شخص در این مسأله ما علم داریم. نه این که ظن داریم، علم داریم.

وقتی که ما علم داشتیم دیگر جای تنفید در این جا معنا ندارد، جای اجازه در این جا معنا ندارد، وقتی که ما علم داریم مگر حتماً باید وکالت باشد این که از وکالت بالاتر است در وکالت می‌گوید برو هر دختری را خواستی برای من بگیر شما، اصلاً مورد مشخص است این دو تا دیوانه همدیگر هستند مفتون همدیگر هستند و همدیگر را می‌خواهند، یک دقیقه بدون همدیگر نمی‌توانند، فقط گیر این‌ها چیست؟ مسأله شرعی است، که خب آن هم گاهی اوقات برداشته می‌شود، همین مسأله گیر را شما می‌آیی برمی‌داری، درستش می‌کنید، می‌گویید آقا

بسیار خب این هم عقد خوانده شد و دیگر در این جا آثار شرع مترتب است. خب دیگر وکالت نمی‌خواهد، به این عقد فضولی نمی‌گویند، عقد فضولی دیگر در این جا نیست.

یعنی به آن معنایی که در آن جا گفتند، لذا این قضیه را شما در حواشی خودتان ملاحظه بفرمایید که در عقد فضولی نیازی به اجازه نیست، در صورتی که اجازه متحقق باشد و آن اجازه متیقن و متحقق باشد.

لذا خیلی خوب است که رفیق یک دفعه به آدم تلفن کند که؛ شما می‌دانید که در این جا داماد شدید؟! به به خدا خیرت بدهد، یا به او بگوید می‌دانی شما در این جا عروس شدی؟! خیلی خوب است یک دفعه به آدم یک خبر بدهند.

وقتی که یک همچنین تصمیمی در این صورت باشد؛ نه این که آدم بگوید بله، بلکه خیلی دیگر در آن جا مسائلی هست! آن وقت شما در این جا به آن مسائل و روایاتی که در زمان ظهور حضرت آمده است که؛ شخص دست می‌کند از جیب آن رفیقش و هر چه پول لازم دارد برمی‌دارد پی می‌بریم که

حضرت دین جدید نیاورده یا این که می رود در  
دکانش یک کیلو سبزی می خواهد، اصلاً صاحب  
مغازه نیست، هست، نمی دانم، یک کیلو سبزی  
برمی دارد می گذارد در ترازو و می آید، یا این که اصلاً  
در ترازو هم نگذارد همان مقداری که نیاز دارد  
برمی دارد می آید، البته دکان را نباید خالی کند به  
اندازه خودش که می خورد بردارد، نه آن طور که ما  
داریم حرص می زنیم، ولی اگر نه، فرض کنید سیب  
می خواهیم به اندازه خودمان، سه تا دانه سیب  
برمی داریم می آوریم.

الآن در خارج همین طور است ما هر وقتی  
می رویم یک کیلو یک جعبه پرتقال و سیب  
برمی داریم می گذاریم آن جا تا تمام شود، آن جا این  
طور نیست وقتی که می روند در خارج و این ها  
می روند چیزی بگیرند یک پاکت برمی دارند دو تا  
سیب برمی دارند، دو تا پرتقال برمی دارند، هندوانه  
آن جا این طوری نیست که فرض کنید هندوانه پنجاه  
و پنج کیلویی که درون آن تشتی که لباس می گذارند  
[باید] بار بزنیم، نه، یک قاچ از آن برمی دارد

می‌گذارد، به اندازه روز خودش. این خیلی خوب است که این طوری به این نحوه آدم نه دیگر جایش گرفته می‌شود نه دیگر انبارش هی پُر می‌شود نه نمی‌دانم خراب می‌شود و اصراف می‌شود و باید دور ریخته شود، بله در آن زمان مسأله این طور است، این به آن قضیه ارتباط دارد، این می‌خورد در مبنا به آن مسائلی که در آن جا هست خب انشاءالله که..

تلمیذ: معذرت می‌خواهم همان طوری که عرض کردم آن را غیر فضولی ... فضولی اسمش اصلاً با خودش است یعنی اصلاً مورد مورد علم نیست آن که حضرتعالی فرمودید حالا من نمی‌دانم...

استاد: نه آن‌ها در آن جا قائلند بر این که، حتی تصریح دارند که حتی شخص علم هم داشته باشد که آن رضایت ضمنی دارد کافی نیست باید حتماً به زبان بیاورد، تصریح دارند.

تلمیذ: ... کاشف از یک حقیقت خارجی می‌کند.

استاد: دوباره این برمی‌گردد مسأله به همان که عرض کردیم کشف نیست، نفس واقع است شما

وقتی که دارید انشای عقد می‌کنید واقعیت خارجی ما نداریم.

تلمیذ: نه درباره همان فرمایشی که فرمودید ضمن طرفین شخص از جهت شرعی فقط می‌آید یک عقدی می‌خواند و جنبه توحیدی دارد .... بین این دو نفر علقه ایجاد شده.

استاد: نشده نخیر.

تلمیذ: علاقمندند.

استاد: خب باشد علاقه که نکاح نیست. علاقه علاقه است، شما فرض کنید که به خیلی‌ها علاقمند هستید معنایش نکاح است، علاقه که یک نوع تعلقی است در نفس برای انسان پیدا می‌شود انسان نسبت به یک نفر علاقه دارد به یک نفر علاقه او بیشتر است، همین طور بیشتر است و یک نفر را باید هر روز ببیند هیچ کدام این‌ها نکاح نیست، این‌ها هر کدام از این‌ها یک واقعیت‌هایی هستند بسیطه که در وعاء و در مرتبه خودشان باید لحاظ شوند.

مسأله نکاح یک مسأله است، حتی در خود نکاح، آن دیدگاهی که برای انسان در نکاح دائم است آن

دیدگاه در نکاح منقطع نیست، گرچه صد ساله باشد. می گویند عقد نود و نه ساله، می گویند، نمی دانم چرا صد سال نمی گویند، این نود و نه سال و هشتاد و نه سال چرا؟ چون انسان آن حالتی که نسبت به طرف خودش در عقد منقطع احساس می کند یک حالت انقطاع است. می گویند گرچه بالاخره من دو سال دیگر بیشتر زنده نیستم ولی اگر من تا نود و نه سال بودم تمام می شد. این اگر بودم، یک حال دیگر در انسان ایجاد می کند. آثار عقد نکاح دائم با عقد نکاح منقطع هم تفاوت می کند. حتی آثارش در نفس.

اما اگر فرض کنید که شخص هزار سال خدا به او عمر داده و می داند تا هزار سال دیگر زنده است، یک نفر را عقد نکاح دائم می کند، عقد نکاحی که می گویند فردا هم می توانم او را طلاق بدهم فردا هم جدا شوم، حتی یک روز ولی چون احساس این است که عملی قرار داده نشده، ارتباطی که با او دارد با آن ارتباط شما می بینید فرق کرد، یک حالت اطلاقی در این ارتباط وجود دارد لذا آثار عقد نکاح آن چیزهایی که بر عقد نکاح است، بر دائم است، نه بر منقطع، بر منقطع خیلی کم است آن آثار عقد نکاح

بخاطر همین است که مرحوم آقا می فرمودند که نباید منقطع باشد باید دائم بکنید بخاطر همین قضیه است اگر می خواهید دائم باشد چرا منقطع خب آن بخاطر ضرورت و فلان و این چیزها مسائل انجام می شود یعنی در خود انقطاع یک همچنین مسأله ای است علقه در این جا هست ولی این علقه علقه کیفیت آن تفاوت می کند.

شما به خواهرتان هم تعلق دارید به خواهرتان به مادرتان هم تعلق دارید ولی هیچ وقت عقد نکاحی که آدم نمی آید فرض کنید که چیز کنید آن احساسی که انسان با یک خواهر دارد آن احساس نکاحیه که نیست صرف ارتباط خاص است، همان احساس را ممکن است با یک محرم داشته باشید، با یک مادرزن، ببیند در احساسی که شما با یک مادرزن دارید - من این قدر از مادرزن خوشم می آید که دلم می خواهد ده تا مادرزن داشته باشم - آن احساسی که با یک مادرزن دارید آن احساسی که با یک خواهر دارید که نیست، شما حتی مادرزنتان را ممکن است از خواهرتان بیشتر دوست داشته باشید ولی حال

دوست داشتن دو تا است آن یک جنبه نسبی و  
رحمی در این جا هست جنبه خونی در این جا وجود  
دارد. ببینید همه این ها علاقه است همه این ها را  
میگوییم که چند روز یک بار باید تماس بگیریم تلفن  
بزنم ببینم دلم تنگ می شود، این ها برای همه است  
ولی کیفیتی را که مواجه می شوید با مادرزن یک جور  
است، کیفیتی را که مواجه می شوید با خواهر یک  
جور است، کیفیتی را که مواجه می شوید حتی با  
مادرتان با خواهر فرق می کند با پدر فرق می کند همه  
این ها تعلقاتی است که هر کدام در نوع خودش در  
طبقه بندی خاص به خودش قرار دارد. لذا در این جا  
آن مسأله متفاوت است که علقه هست الآن آن دو تا  
که به همدیگر علاقه دارند آیا همدیگر را زن و شوهر  
احساس می کنند یا نه هنوز احساس نمی کنند؟ این با  
این عقد نکاح حاصل می شود.

بله یک مجلسی بود - با این که شما می فرمایید  
شاید به خاطر این جهت است - در منزل یکی از  
علمای معروف تهران در همان زمان شاه زمان سابق  
دیگر خصوصیات آن را نمی گویم که آن دختر گفته  
بود که فقط مرحوم آقا؛ ایشان عقد من را باید بخوانند

و کسی دیگر را من قبول نمی‌کنم، هنوز هستند، هنوز زن و شوهرها هستند، روزگار چه جورى واقعاً چه قسم است!! بله بعد آن‌جا بعضی از آقایان بودند مراجع هم حتی در آن موقع بعضی از مراجع آدم‌های خوبی بودند آن‌جا بودند و دختر گفته بود که فقط بایست، به پدرش گفته بود پدرش هم از علمای خیلی معروف و بسیار بسیار آدم خوب، بسیار آدم خوب که ایشان هم که به رحمت خدا رفته و بله این واعظ معروف آقای فلسفی هم در آن مجلس بود خلاصه مرحوم آقا آمدند و شروع کردند به خواندن در ضمن این عقدی که خواندند و این‌ها، این هم گفت که ما عقد شما را در آن عالم بالا انشاء کردیم، خب از این تعبیر ایشان کم می‌آوردند ولی خب حالا چه جور بوده اقتضای مجلس آن هم با این وضعیت که ایشان این جمله را گفتند: "ما عقد شما را در عالم بالا ما انشاء کردیم و به وجود آوردیم" دیگر وقتی تمام شد یک دفعه این آقای فلسفی خب مثل همیشه ایشان شروع کرد که آقا ما این مسأله را نفهمیدیم این عقد در عالم بالا این چه معنایی دارد، ما این مسأله را

متوجه نشدیم و این عبارت ایشان و لحن لحن  
استفهام نبود بلکه لحن لحن تمسخر بود، لحن  
تمسخر بود، ایشان هم اصلاً انگار نه انگار که یک  
همچنین چیزی را شنیدند سرشان را برنگرداندند  
نشستند و بقیه هم از این طرز صحبت ایشان  
خوششان نیامد بله ولی خب در این گونه موارد  
پاسخ فقط سکوت است آدم اعتنای طرف نکند.

بعد آن شخصی که از مراجع بود و مرد بزرگی  
بود، آدم خوبی بود، آن شخص در یک صحبتی  
چیزی به دیگران یک صحبتی شد بله راجع به قضیه  
لزوم در لزوم انشاء عقد به نفس عمل نکاحیه که در  
عقد باید به خود عمل نکاحیه هم باید توجه داشته  
باشد به نفس و آن نفس این فعل را هم باید در انشاء  
اظهار کند و بیاورد حالا ما خب در عقدهایی که  
می خوانیم یک همچنین چیزی نیست مثل این که این  
ایراد دارد ولی این یک همچنین چیزی را خب  
مرحوم آقا داشتند و آن شخص یکی گفته بود از آن  
حرف ها که آقا این مسأله این دیگر استفهام بود این  
دیگر جنبه تعلیلی دارد رعایت این مسأله هم لازم  
است.

آن شخص که یک مرجع بود گفت آقا این‌ها از مباحث بین‌اعلام است که ایشان آقای سیدمحمدحسین بله مباحث بین‌اعلام در نجف است یعنی خلاصه شماها چیز نیستید در حد شماها نیست مثلاً در مباحث بین‌اعلام است که این مسائل البته خوب بله یک همچنین چیزی هست که آیا عقد نکاح در آن معنای حقیقت نکاح چیست و آن فعل خارج است این‌ها ولی وقتی که ما آن مباحث بسیطه معاملات را مطرح کردیم این‌جا پیدا می‌شود یعنی این‌جا آن قضیه می‌آید که آیا عقد نکاح نفس فعل خارجی است آن عمل خاص است یا این‌که علقه خاص از یک واقعیت است که بین طرفین ایجاد می‌شود و آثارش آن است اگر آن باشد دیگر نیازی به این انشاء نیست.

تلمیذ: نظر شما این دومی است؟

استاد: بله بنده نظر عبد.

تلمیذ: .....؟

استاد: محترم است بله.

تلمیذ: لزومی ندارد حتماً عاقد ...؟

استاد: آنها هم برای ایشان، بله روایت داریم در این زمینه که عقودی که در سایر ادیان است محترم است.

تلمیذ: .....؟

استاد: بله این مسأله به دو صورت می‌شود تصور بشود، صورت اول این که مقصود از عاقد در این عقد صرفاً همان جواز حلیّت و رؤیت نظر است بدون آن جنبه خود نکاحیّه و تعلق خاص، اگر این طور باشد یک همچنین چیزی را ما نداریم، ما در شرع عقد به عنوان عقدی که صرفاً موجب جواز نظر باشد، ما نداریم.

مثل عقد اخوت که داریم واصیتک فی الله و آخیتک فی الله علی کذا و کذا خب این هم یک عقد است، عقد اخوت است دیگر، ولیکن اگر حالا این‌ها با هم خواهر و برادر که نمی‌شوند، جواز نظر که پیدا نمی‌شود، در این موارد یا به عنوان برادری که آن برادر نسبی خب در این جا خب طبعاً نیست ولی اگر منظور این است که آن عقد ازدواج واقعی بین این دو تا است ولو کان صبی او صبی آن عقد ازدواج است و به واسطه آن عقد ازدواج طبعاً آثاری متحقق

می‌شود آن ایراد ندارد، یعنی بایستی که افراد را متوجه کرد که این در هنگام اجرای عقد این مسأله باشد مثل این که ولیّ یک طفل فرض کنید که ده است فی عشرة سنین این در عشرة سنین یک دختری را به عقد این درمی‌آورد، واقعاً درمی‌آورد، بخاطر این که دیگران او را نبرند و بخاطر مصالحی درمی‌آورد؛ که حالا این عقد باشد و بعداً وقتی که این‌ها به سنّ تنفیذ رسیدند خب این‌ها خودشان تنفیذ می‌کنند، حتی در مورد ولیّ هم مسأله این طور است، این که خب بالاخره شعور ندارد آن که ده سالش است آن هم فرض کن که شش سالش است هفت سالش است که اصلاً عقل ندارد ولی واقعاً ولیّ قصد عقد نکاح می‌کند.

اگر این طور باشد خب اشکال ندارد این آثارش هم مترتب است و چیز نیست این مسأله اتفاقاً از مسائلی که نقدی که وارد می‌شود بر این مسأله، که بعضی‌ها می‌گویند؛ عقد جایز نیست، بخاطر این است که در این گونه موارد، یعنی نفس آن فعل خارجی در این جا باید مورد نظر قرار بگیرد که در

این جا اصلاً محقق نیست، بچه پنج ساله و دو ساله برای او فعل خارجی که نمی‌توانید تصور کنید، اصلاً مقتضی نیست، استعدادش را حتی ندارد، استعداد وقوعی ندارد، و بله صرفاً در مقام تحییء و استعداد ذاتی در آن مرتبه بشود برای آن تصویری کرد، اما این قابل برای عقد نیست.

تلمیذ: .....

استاد: موقت این هم یک جور است.

تلمیذ: .....

استاد: نفس التحقق او یتحقق تعلق بصرف انعقاد العقد ولو بمثلاً دقائق یعنی الولی و ینوی انه مثلاً یوجد هذا التعلقی یعنی بین هذا الصبیه فی عشره سنوات او خمس سنوات مثلاً ولو بخمس دقائق و ... یمکن ان هذا العقد بینه و بین هذا مثلاً ولده بین صبی و بین بنت صدیقه عوض عن الدوام و عن الاطلاق عوض عنه یعین وقد ...

تلمیذ: .....

استاد: خلاف تعالیم الاسلامی؟ نه من برای همین عرض کردم، من برای همین عرض کردم که ما نسبت به تعالیم اسلامی جاهل هستیم اگر ما تعالیم

اسلامی را آگاه بودیم و اطلاع داشتیم در کیفیت فهم ما و در کیفیت انظار ما و فکر ما مسائل فرق می کرد، تفاوت داشت. الآن این برداشتی که ما داریم از تعلقات و روابط بین افراد و دیدگاهها آن برداشت ما برداشت کثرتی است و برداشت نفسی است.

وقتی که بخواهیم یک کاری را انجام دهیم یک نحوه نسبت به مسأله برداشت می کنیم اما اگر بخواهد این قضیه برای کسی دیگر پیدا شود می بینیم حالت ما تغییر پیدا کرد، در زمان امام زمان هر دو حال می شود یکی، وقتی یکی شد پس بنابراین آثارش دیگر یکی می شود این آثاری که الآن آمده در شرع و امثال ذلک همه بخاطر این است که ما به آن مرتبه قطع تعلقات نرسیدیم و اگر بخواهد شرع با وجود چنین حالتی آن احکام توحیدیه را مترتب کند اصلاً نظم عالم به هم می ریزد اختلال در نظم پیدا می شود مسائل عوض می شود، می خواهید امتحان کنید بسم الله، از حالا تا یک هفته امتحان کنید فکر می کنید چند تا این جا می مانند؟ درست؟ مردم هزار تا فدایت شوم و قربانت شوم به ما می گویند طاقت

یک ناملایم را ندارند، یک ناملایم! طرف به من می‌گوید که بدون اجازه حضرت آقا من آب نمی‌خورم، می‌گویم راست می‌گوید یا نمی‌گوید؟ و به همه هم همین طور به مرد به زن به کوچک به بزرگ به افراد غیر افراد همه من بدون اجازه حضرت آقا آب نمی‌خورم ما هم به ریش همه می‌خندیم خب سر وقتش آب نمی‌خوری خیلی خب فلان کار را تعطیل کن، آقا چرا قبل از مشورت با ما یک همچین حرفی زد؟ چه شد؟! مگر تو تا حالا نمی‌گفتی که من بدون اجازه حضرت آقا آب نمی‌خورم؟! خب آب نخوری می‌میری نه آب را بخور فلان کلاست را تعطیل کن، چه شد پس همه این حرف‌ها دروغ است، این منظور بنده است، حالا که دروغ است بنده نمی‌توانم آن چه را که به صلاح او است بگویم، تمام شد. دو دو تا چهار تا حالا که دروغ است همه این‌ها، دروغ هم مراتبی دارد یک دروغ صد درصد داریم، یک دروغ نود درصد داریم، یک دروغ هشتاد درصد، هفتاد درصد، می‌آید پایین تا این که یکی صاف است، صاف است، دیگر با آن که صاف است آدم می‌گوید این کار را بکن، این کار را نکن، با آن که ده

درصد است یک خرده بازتر .

این احکامی که الآن در شرع هست همه بر اساس کثرت است یعنی با رعایت کثرت است، نه این که بر اساس کثرت و با رعایت حال افراد با رعایت مقتضیات است.

اگر امام زمان بیاید با وجود این کثرات، علی می ماند و حوضش، کسی نمی ماند دور طرف. فرض کنید که طرف آمده یک خانه درست کرده حضرت می گوید برای چه درست کردی غلط کردی، بده به آن شخص، یا بن رسول الله یک خرده امشب فکر کنید ببینید برای شما چیزی پیدا نمی شود، برایتان مسأله ای پیدا نمی شود، این همه زحمت کشیدم حمالی کردم فلان، مگر تو نمی گویی من چیز هستم، شیعه فلان؟ من نظرم این است، دنگم گرفته که الآن این را بگویم دنگم گرفته دیگر، پس یا علی از اول استثناء بگذار، خودت از اول تخصیص بگذار، یا بن رسول الله در این مطالب مخلص تو هستیم در سفره برنج زعفرانی و خورشید قیمة و بادمجان یا بن الحسن عجل علی ظهورک فلان این حرفها، در

کتک و تضییق چیزی حالا آنجا هم هرچه امر  
بفرمایید؟ حضرت می‌گوید مگر من بیکار هستم  
برای شما بلند شوم بیایم، هر وقت رسیدی به  
آنجایی که دارد آمادگی پیدا می‌شود، ما می‌آییم  
دستان را می‌گیریم و مساعدتان می‌کنیم.

همه همین هستیم، آقا از خودم گرفته اصلاً تمام  
مسائل سلوک برای همین است، اگر بنده بیایم با  
افراد که بخندم خب چرا بیایم با این‌ها بخندم هزار تا  
در خیابان دارند راه می‌روند می‌رویم با آنجا  
می‌خندیم اگر فقط خنده باشد بله تبسم باشد به‌به و  
چه چه باشد.

یک روایتی چند روز پیش دیدم از رسول خدا  
که فرمودند: اگر یک مرد با شمشیر تیز به سوی شما  
حمله کند بهتر است تا این که در قبال دیگران، مقابل  
دیگران شما را مدح و ثنا کند. یعنی آن ضربه‌ای که  
شمشیر و سکین بر شما وارد می‌کند اهون از آن  
ضربه‌ای که مدح و ثنای جلوی دیگران است.

ما را هم دیگران ثنا می‌کنند، لبخند و تبسمی هه  
هه، احمق، بیشعور، دارد بی‌خود مدح و ثنایت  
می‌کند پدرت را دارد درمی‌آورد، با این مدح و ثنا

می‌دانی چه بلایی سرت می‌آورد؟ با این مدح و ثنا دارد در تو سرطان ایجاد می‌کند، آن شمشیر درد دارد می‌گویی آخ این را آخش را آن طرف می‌فهمی وقتی که بدبخت شدی، بیچاره شدی، همه استعدادهایت از بین رفت، هان در عالم بهیمیت و حیوانیت و شهوات و دنیا و کثرات افتادی، آن موقع می‌فهمی که چه به تو رفته، چه قضایایی به تو رفته، خب این روایات را برای چه کسانی گفتند، برای ما گفتن، فقط ما می‌خوانیم و برای همه می‌گوییم؛ یا بالای منبر یا سر کلاس و در جلسات همه می‌گوییم، آن وقت خودمان کی عمل می‌کنیم؟ خودمان کی پای عمل می‌رسیم؟

یک آقای آمده می‌گوید هر چه آقا بفرمایند، خیلی خب بنده گفتم که بایستی که این، این، این را انجام بدهی، یک‌دانه را تا حالا انجام نداده است، پس چه شد هر چه آقا بفرمایند؟ آقا نمی‌گوید کارت را ادامه بده، یک‌دفعه آقا می‌آید مثل بیل مکانیکی - دیدید چه جوری است؟ یک ماشین‌هایی برای جاده سازی می‌آید سنگ‌ها را همه را جمع می‌کند، می‌رود

جلو این شاخک‌هایش را می‌گذارد روی زمین می‌رود جلو صاف می‌کند، یک وقتی نه، این‌ها ویز می‌رود در زمین یک متر و دو متر درمی‌آورد بالا می‌ریزد این طرف - این بیل میکانیکی مال خودت هم این جوری است، گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را، بله، لذا حضرت وقتی که می‌آید تازه احکام حضرت می‌شود احکام شرعی، تازه می‌شود احکام شرعی واقعی، نه این‌که حضرت از خودش شرع جدید دریاورد، آن شرع رسول الله را حضرت می‌آید اجرا می‌کند، شرعی که رسول الله آورد و حاق واقع، همان را می‌آید اجرا می‌کند و آن را انجام می‌دهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد